

امدادگران حادثه سقوط بالگرد رئیس جمهور، در گفت وگو با «شهروند» از چالش ها و احساسات تلخشان در آن عملیات می گویند

فراموش نشدنی؛ مثل سیده دم

غم انگیز ورزقان



📍 [سیما فراهانی] سال پیش درست همین موقع بود که خبر تلخ، مردم را شوکه کرد. ۳۰ اردیبهشت، روز سختی بود. در دل جنگل های انبوه و تاریک، جایی که سایه ها به آرامی بر زمین می رقصیدند، یاد آن روز تلخ و فراموش نشدنی زنده می شود. بالگرد رئیس جمهور، سقوط کرد. از همان ساعات اولیه نیروهای امدادی در نزدیکی محل سقوط بالگرد حامل رئیس جمهور و همراهانش حاضر شدند. هلال احمری ها دست به کار شدند و مردم را لحظه به لحظه در جریان این عملیات سخت قرار می دادند. با وجود آن همه سختی اما همه چیز روی نظم و برنامه پیش می رفت. این حادثه مأموریتی را یادآور می شود که نشان دهنده عزم و اراده ای درخشان از سوی امدادگران بود. صبح آن روز، آسمان به رنگ خاکستری درآمده بود و باران ملایمی در حال باریدن بود. بوی باران و خاک تازه، حس عمیقی از غم و امید را در دل ایجاد می کرد. گروهی از امدادگران، با قلب هایی پر از عزم و اراده، در جست و جو و نجات جان مردان سیاست، به سمت محل حادثه حرکت کردند. در این مأموریت، نه تنها با چالش های طبیعی روبرو بودند، بلکه با احساسات و ترس های عمیق انسانی نیز مواجه شدند. هر قدمی که به سمت محل حادثه برمی داشتند، بار سنگینی بر دوش شان احساس می کردند. در دل شان آرزو می کردند که شاید هنوز کسی زنده باشد. اما نبود و این مأموریت را به یک سفر دشوار و پر از چالش تبدیل کرد.

هر ثانیه برای ما اهمیت داشت

حالا بعد از گذشت یک سال، تصاویر آن روز در ذهن امدادگران زنده می شوند؛ لحظاتی که با امید و عذر دل جنگل گام برمی داشتند، در حالی که این مأموریت، نه تنها یک وظیفه، بلکه یک آزمون از اراده و انسانیت بود. مهدی اخوی عضو تیم و اکانش سریع استان اردبیل است. جزو امدادگرانی بود که در نخستین لحظات، توانست لاشه بالگرد را پیدا کند و تمام امیدش در یک لحظه از بین رفت. او حالا پس از گذشت یک سال، در گفت وگو با خبرنگار «شهروند» از ماجرای روز واقعه روایت می کند: «من در حادثه های مهم و مختلفی شرکت کرده ام. حادثه سقوط بالگرد ارتش تبریز، سقوط هواپیمای دنا و زلزله ترکیه رفته رفته بوم ولی در این حد که به دنبال مقام عالی کشور باشم، تا حالا تجربه نکرده بوم و هنوز هم باورم نمی شود. مادر ساعت های اولیه صبح، به سمت محل حادثه حرکت کردیم. شرایط جوی به شدت نامناسب بود و باران و مه، کار را برای ما دشوار کرده بود. مسافتی حدود ۲۵۰ کیلومتر را طی کردیم و این در حالی بود که مسیر چهار ساعته را دو ساعته رفتیم و خودمان را به آنجا رساندیم. در آن لحظات، هر ثانیه برای ما اهمیت داشت. ما باید با حداکثر توان خود به سمت هدف می رفتیم. در ابتدا، مختصات منطقه را داشتیم، اما به دلیل زاویه دید محدود و شرایط جوی نامناسب، هیچ کس نمی توانست به راحتی محل سقوط را پیدا کند.»

جست و جو و پیدا کردن بالگرد

هر لحظه ای که می گذشت، امیداها کم رنگ تر می شد و سایه ناامیدی بر دل ها



سنگینی می کرد. با این حال، امدادگران هیچ گاه تسلیم نشدند. آن ها به یکدیگر قوت قلب می دادند و با هر فریاد و هر تلاش، نشان می دادند که در کنار هم می توانند بر مشکلات غلبه کنند. اخوی ادامه می دهد: «مسیر مناسب نبود. مه غلیظی وجود داشت. شرایط جوی مناسب نبود منطقه جوری بود که به متری خودمان را هم نمی توانستیم ببینیم. دیدمان خیلی کم بود. وقتی به روستای اوزی رسیدیم، دقیقاً پایین آنجایی بود که هلیکوپتر برخورد کرد. هر کس به چیزی می گفت. هنوز بالگرد را پیدا نکرده بودیم و زاویه دید هم خیلی کم بود. تا صبح آن منطقه را جست و جو کردیم. بدون وقفه تلاش می کردیم. ساعت ۵ صبح فردایش بود که لاشه بالگرد را پیدا کردیم. در یکی از لحظات حساس، ساعت ۱۵ و ۵ دقیقه صبح، اولین عکس از دور را گرفتیم. من با چهار نفر از دوستانم، در آنجا بودیم و لاشه هلیکوپتر را دیدیم. این لحظه برای ما بسیار مهم و تعیین کننده بود. ما با دقت به دور دست ها نگاه و سعی می کردیم هر نشانه ای از سقوط را پیدا کنیم. آقای دکتر کولیوند هم پنج دقیقه با ما فاصله داشتند. بلافاصله موضوع را به ایشان اطلاع دادیم. خودش را به منطقه رساند. عکس را نشانش دادیم و همزمان به سمت لاشه بالگرد رفتیم.»

احساسات و واکنش ها

این امدادگر لحظه پیدا شدن بالگرد رئیس جمهور را اینطور توصیف می کند: «وقتی به پیکر شهدا رسیدیم، احساسات متناقضی درونم شکل گرفت. در آن لحظه، مادرم تماس گرفت و بغض کردم. نمی توانستم صحبت کنم، زیرا می دانستم که اگر بخواهم توضیح دهم، حال او بدتر خواهد شد. چون مادرم مرتب پیگیر بود و با من تماس می گرفت. این لحظه برای من بسیار دردناک بود. اکثر مردم نگران بودند و مرتب تماس می گرفتند

ولی فقط توانستم به مادرم جواب بدهم. آن هم در یک جمله کوتاه و دیگر نتوانستم حرف بزنم. باورم نمی شد. در آن لحظات، فشار عاطفی زیادی بر من بود و نمی توانستم احساساتم را کنترل کنم.»

شرایط سخت و چالش ها

عضو تیم و اکانش سریع هلال احمر استان اردبیل می گوید: «در طول مسیر، شرایط بسیار دشوار بود. ما باید از طریق پیاده روی و جست و جو در منطقه ای با مه و باران، به محل حادثه می رسیدیم. حتی دستگاه های GPS نیز به درستی کار نمی کردند و این موضوع کار را برای ما دشوارتر کرده بود. در لحظاتی، ما در حال جست و جو بودیم که ناگهان به یک منطقه باریک و پر از موانع رسیدیم. به سختی می توانستیم پیش برویم و هر لحظه، خطرات جدیدی ما را تهدید می کرد. با این حال، عزم ما برای پیدا کردن بالگرد و نجات جان افراد در آنجا، بیشتر می شد. این حادثه نه تنها بر من تأثیر گذاشت، بلکه بر کل کشور نیز سایه افکنده بود. من به یاد دارم که یکی از دوستانم در یک عملیات دیگر، جان خود را از دست داد و این صحنه ها همیشه در ذهنم باقی خواهد ماند. مادر این عملیات با چالش های زیادی روبرو شدیم، اما هیچ کدام از ما تسلیم نشدیم و به جست و جوی خود ادامه دادیم.»

تأثیر این مأموریت خاص

اخوی در پایان صحبت هایش می گوید: «حالا که سالگرد این حادثه نزدیک است، به این فکر می کنم که چه تأثیری بر زندگی ام داشته است. اصلاً دوست نداشتم چنین اتفاقی بیفتد، بعد از این عملیات برای جستجوی سه جوان به یک جنگل رفتم. نزدیک محل همین حادثه بود، تمام آن لحظات در آن مأموریت، حادثه رئیس جمهور جلوی چشمم بود. من همیشه عاشق عملیات بوده ام و اگر دوباره فرصتی برای شرکت در چنین مأموریتی پیش بیاید، با کمال میل حاضر می شوم. زیرا همیشه در دل خود امید دارم که می توانم به نجات دیگران کمک کنم و مفید باشم. این احساس، نه تنها به من انگیزه می دهد بلکه باعث می شود که همواره در تلاش برای بهبود شرایط باشم.»

یادآوری روز حادثه

دیگر نای حرف زدن نداشتیم. همه چیز به شدت غم انگیز و سنگین بود. به یاد دارم که یکی از دوستانم گفت که آن صحنه ها را هرگز فراموش نخواهد کرد. ما به سرعت به جاده بالادست رفتیم و هیچ چیزی مانع ماندن ما نبود. به محل حادثه برسیم. در آن لحظه، هیچ کس به فکر پرسیدن از دیگران نبود که آیا کسی زنده مانده یا نه. تنها هدف ما رسیدن به محل و ارزیابی اوضاع بود. در آن لحظات، عصبانیت و ناراحتی در چهره های ما نمایان بود. عکس هایی از آن روز داریم که نشان دهنده این احساسات است. اگر بخواهم به آن دوران برگردم، شاید بگویم که با وجود همه ناامیدی ها و دردها، باز هم وظیفه ام را انجام می دادم. چون در دل خود امید می داشتم که شاید بتوانم به نجات آنها کمک کنم. این مأموریت نه تنها بر من، بلکه بر همه ما تأثیر عمیقی گذاشت. به نوعی، این حادثه باعث شد که ما به انسانیت و مسئولیت پذیری مان بیشتر فکر کنیم. حالا، با نزدیک شدن به یادآوری سالگرد این حادثه، احساس می کنم که این تجربه به ما یادآوری می کند که زندگی چقدر شکننده است و ما باید همواره برای کمک به یکدیگر آماده باشیم. این مأموریت و حوادثی که در آن زمان تجربه کردیم، به نوعی در زندگی ما تغییراتی ایجاد کرده و به ما فهماند که در هر شرایطی، باید به یکدیگر کمک کنیم و در کنار هم باشیم.»

تأثیرات روحی و عاطفی

امدادگر جمعیت هلال احمر اردبیل از احساساتش در آن لحظه می گوید: «این مأموریت به شدت بر روحیات ما تأثیر گذاشت. همه ما در آنجا بغض داشتیم و دعای می کردیم که شاید کسی زنده مانده باشد. آن روز، وقتی بالاخره لاشه بالگرد را دیدیم،



به پرواز درآمدند، ولی به دلیل مه غلیظ آنها بالا رفتن و دیدن دیگر بالگرد آقای رئیس جمهور را ندیدند. ما به جست و جوی خود ادامه دادیم، اما با نگرانی بیشتری روبرو شدیم.»

جست و جو در شرایط سخت

او ادامه می دهد: «حدود ساعت چهار بعد از ظهر بود که وارد جنگل شدیم و همچنان صدامی زدیم تا اگر کسی در آنجا هست، صدای ما را بشنود. مسیرهای مختلفی را گشتیم، اما هیچ خبری نبود. وقتی نیروها از هم جدا می شدند، به سختی همدیگر را می یافتیم و باید صدا می زدیم تا یکدیگر را پیدا کنیم. تا ساعت چهار و نیم صبح بی وقفه جست و جو می کردیم. بچه ها لیز می خوردند و ما از دیواره های کوه باز حمت عبور می کردیم. بارندگی و هوای مه آلود شرایطی غیرقابل وصف را ایجاد کرده بود. در نهایت، به سمت روستا برگشتیم تا از بالادست برگردیم.»

خبر تلخ

درست همین جا، خبر تلخ را به امدادگران اعلام کردند. سقایی در این باره می گوید: «در این حین، معاون امداد با من تماس گرفت و گفت: «من آقای آل هاشم امام جمعه تبریز را دیدم. کیسه جسد بیاورید.» این خبر برای من بسیار دردناک بود و فقط سکوت حکم فرما شد. متوجه شدیم که وضعیت خوب نیست و بلافاصله با ماشین به سمت محل حادثه رفتیم. در آنجا بیکرهایشان را دیدیم و تا آخرین لحظه امید داشتیم. این حادثه تلخ و غیرقابل باور بود. این دومین بار بود که در چنین حادثه ای حضور داشتم. بار اول در سال ۸۶، زمانی که فرمانده نیروی انتظامی، آقای نصرتی، دچار حادثه شده بود. ولی این حادثه فرق می کرد. تأثیرات زیادی داشت. ما تا دو یا سه ماه بعد از آن حادثه، به محل می رفتیم و هر بار با یادآوری آن خاطره تلخ، گریه می کردیم. این دوروز هم برای ما بسیار سخت بود و حالتی غیرقابل توصیف داشت. بعد از این عملیات، با هم تاول زده بود و به درمان نیاز داشتم، اما همچنان به آن منطقه می رفتم و از آن صحنه عبور می کردم. این حادثه با تمام عملیات های دیگر متفاوت بود. من برادرم را در یک تصادف به مرکز درمانی منتقل کرده بودم. اما این حادثه عذاب وجدان زیادی به من داد. احساس می کردم که اگر مه اجازه می داد، می توانستیم حداقل یک نفر را نجات دهیم و حال مایه تر بود.»

آغاز مأموریت

آیدین سقایی، رئیس اداره عملیات جمعیت هلال احمر استان آذربایجان شرقی، در خاطرات خود از روز حادثه سقوط بالگرد، با بیان جزئیات تلخ و دشواری های آن روز، به تشریح وقایع می پردازد و می گوید: «ساعت دو و ربع بعد از ظهر بود که به ما اطلاع دادند باید به منطقه ورزقان برویم. در این تماس به ما گفته شد که تیم پهبادی را با خود ببریم. اما در ابتدا هیچ اشاره ای به سقوط بالگرد نشد. تنها به ما گفتند که به سرعت باید حرکت کنیم. هنوز نمی دانستیم که این حادثه به رئیس جمهور مربوط می شود. تیم ما متشکل از سه نفر بود و به سمت ورزقان حرکت کردیم. معاون امداد ما، آقای سیدی، نیز ما را همراهی می کرد. در طول مسیر، از فرودگاه تبریز تماس گرفتند و اعلام کردند که در حال حرکت به سمت حادثه هستیم. در اینجا متوجه شدم که رئیس جمهور به آن سمت رفته و یک بالگرد فرو دست داشت. این خبر برایم بسیار نگران کننده بود. چون می دانستیم که رئیس جمهور آنجا است. ولی باز هم بر ایمان قابل باور نبود.»

ورود به منطقه عملیاتی

سقایی و اعضای تیمش، جزو اولین تیم های امدادی بودند که به منطقه عملیاتی رسیدند: «با توجه به اطلاعات دریافتی، تصمیم گرفتیم به منطقه جنگلی ارسباران برویم و مسیر احتمالی پرواز را تجسس کنیم. پنج نفر بودیم. پهباد را به پرواز درآوردیم. ساعت سه و ربع بود که در حال جست و جو بودیم. اما مه شدید و غلیظ مانع از پرواز پهباد می شد و تنها تصویری سفید به ما ارائه می داد. در این حین، با چند نفر از اهالی منطقه صحبت کردیم که گفتند چند ساعت پیش یک بالگرد را دیده اند. اما دیگر از آن خبری نبود. بلافاصله تیم را تقسیم کردیم و جست و جو را ادامه دادیم. یکی از خلبانان بالگرد همراهان تیم رئیس جمهور با من تماس گرفت و گفت که آنها با هم

